

«اربابان پول آسان و ارزان: چگونه فدرال رزرو (بانک مرکزی
آمریکا) اقتصاد آمریکایی را درهم شکست؟»

فهرست

عنوان	صفحه
معرفی کتاب	۳
قسمت اول: با کمال احترام، مخالفم!	۵
فصل اول: رفتن به زیر صفر	۶
فصل دوم: اعداد و ارقام مهم	۳۵
فصل سوم: تورم بزرگ	۵۲
فصل چهارم: زبان فدرال رزرو	۶۸
فصل پنجم: شهروند مقتدر	۸۶
فصل ششم: بمب پول	۱۰۱
قسمت دوم: عصر سیاست نرخ بهره صفر (ZIRP)	۱۱۶
فصل هفتم: باتلاق کمی	۱۱۷
فصل هشتم: تعمیرکار	۱۴۰
فصل نهم: ماشین ریسک	۱۵۹
فصل دهم: رژیم سیاست نرخ بهره صفر (ZIRP)	۱۷۱
فصل یازدهم: قانون هونگ	۱۸۶
فصل دوازدهم: کاملاً عادی	۲۰۳
قسمت سوم: بگذار دارایی‌ها را هاپولی کنند!	۲۲۰
فصل سیزدهم: نجات نامرئی	۲۲۱
فصل چهاردهم: بیماری همه‌گیر	۲۳۹
فصل پانزدهم: برنده‌ها و بازنده‌ها	۲۵۱
فصل شانزدهم: سقوط طولانی‌مدت	۲۶۸

۲۸۰ تقدیر و تشکر

۲۸۶ واژه‌های کلیدی

۲۹۹ یادداشت‌ها

معرفی کتاب

پرفروش‌ترین کتاب سال وال‌استریت ژورنال

پرفروش‌ترین کتاب نیویورک تایمز

کریستوفر لئونارد، خبرنگار حوزه کسب‌وکار پرفروش نیویورک تایمز، به یکی از مرموزترین نهادهای آمریکا - فدرال رزرو - نفوذ می‌کند تا نشان دهد چگونه سیاست‌های این نهاد تحت رهبری جروم پاول در ده سال گذشته، نابرابری درآمدی را تسریع کرده و ثبات اقتصادی کشور را به خطر انداخته است.

اگر از اکثر مردم بپرسید که چه عواملی منجر به نابرابری درآمدی بی‌سابقه و بحران‌های مالی امروز شده است، هیچکس فدرال رزرو را مقصر نمی‌داند. فدرال رزرو در طول تاریخ خود، مورد تحسین و ستایش رسانه‌ها قرار داشته است. زمانی که اقتصاد رشد می‌کرد، به فدرال رزرو اعتبار می‌دادند و زمانی که اقتصاد در سال ۲۰۰۸ سقوط کرد، آن‌ها فدرال رزرو را نجات‌دهنده می‌دانستند.

اما فدرال رزرو برای بدتر کردن اقتصاد آمریکا قدرت منحصر به فردی در اختیار دارد، این قدرت «تسهیل کمی» نام دارد که فدرال رزرو در چهارم نوامبر ۲۰۱۰ به طرز سرنوشت‌سازی آن را اعمال کرد. تنها در چند سال کوتاه، فدرال رزرو از طریق تشویق بانک‌ها و سایر سرمایه‌گذاران به اعطای وام‌های پرخطرتر، حجم پول در گردش را بیش از چهار برابر کرد. رهبران فدرال رزرو می‌دانستند که آن‌ها در حال انجام یک آزمایش جسورانه هستند که منجر به ایجاد مشاغل واقعی کمی خواهد شد و در عین حال ریسک‌های بلندمدتی به همراه می‌آورد که اندازه‌گیری آن‌ها دشوار است. با این حال، فدرال رزرو به هر حال کار خود را ادامه داد... و سپس خود را در گرفتار دید. پس از چاپ آن همه پول، دیگر راهی برای خارج کردن آن از گردش وجود نداشت. فدرال رزرو چندین بار تلاش کرد، اما فقط شاهد سقوط بازار بود و در نهایت مجبور شد دوباره پول‌پاشی را آغاز کند. این کاری بود که با شیوع کووید انجام داد، و ظرف دو ماه، معادل ۳۰۰ سال پول چاپ کرد.

حالا به وضعیت فعلی می‌رسیم: بعد از ده سال، شکاف بین فقیر و غنی به شدت افزایش یافته است، قیمت سهام بسیار بالاتر از سودی است که شرکت‌ها واقعاً به دست می‌آورند، بدهی شرکت‌ها در آمریکا به بالاترین رقم خود رسیده است، و این بدهی توسط بانک‌های بزرگ در وال‌استریت معامله می‌شود و آن‌ها را آسیب‌پذیر می‌کند، درست مانند دوران رونق وام مسکن. دستمزد طبقه متوسط در یک دهه کمی تغییر کرده است و مصرف‌کنندگان زیر بار بدهی کارت اعتباری، وام خودرو و وام دانشجویی له شده‌اند.

«اربابان پول آسان و ارزان»، داستان تکان‌دهنده و ناگوار چگونگی به خطر افتادن اقتصاد آمریکا با تسهیل کمی را از زبان مردی روایت می‌کند که سعی داشت ما را آگاه کند. این کتاب، اولین روایت درونی از چگونگی رسیدن به این وضعیت است و اینکه چرا با آینده‌ای ترسناک روبرو هستیم.

قسمت اول: با کمال احترام، مخالفم!

فصل اول: رفتن به زیر صفر
(۲۰۱۰)

توماس هونگ^۱ صبح زود سوم نوامبر ۲۰۱۰ از خواب بیدار شد. می‌دانست آن روز چه کاری باید انجام دهد، و تقریباً مطمئن بود که به احتمال زیاد شکست خواهد خورد. او می‌خواست مخالفت کند و می‌دانست که احتمالاً این مخالفت، سرنوشت کاری او را رقم خواهد زد. هونگ می‌خواست جلوی چیزی را بگیرد: یک سیاست عمومی که به اعتقاد او می‌توانست به یک فاجعه تبدیل شود. او باور داشت که وظیفه‌اش همین است. اما چرخ‌ها برای اجرای این سیاست به حرکت درآمده بودند و این چرخ‌ها بسیار قدرتمندتر از او بودند. چرخ‌هایی که توسط بانک‌های بزرگ وال‌استریت، بازار سهام و رهبری فدرال رزرو آمریکا هدایت می‌شدند. همه می‌دانستند که هونگ آن روز شکست خواهد خورد، اما او به هر حال می‌خواست رأی منفی بدهد.

هونگ^۲ ۶۴ ساله ریاست بانک فدرال رزرو را در کانزاس سیتی بر عهده داشت، موقعیتی که قدرت فوق‌العاده‌ای به او بر امور اقتصادی آمریکا می‌داد. او آن روز صبح در واشنگتن بود چون در کمیته قدرتمند سیاست‌گذاری فدرال رزرو عضویت داشت، کمیته‌ای که هر شش هفته، جلسه‌ای تشکیل می‌داد تا عملاً ارزش و میزان پول آمریکا را تعیین کند. اکثر مردم آمریکا زیاد به پول – یعنی اسکناس واقعی یا همان چیزی که **دلار** می‌نامیم – فکر نمی‌کنند. در واقع، کلمه دلار فقط یک اصطلاح عامیانه برای واحد پول آمریکا است که در واقع به آن اسکناس فدرال رزرو گفته می‌شود. مردم هر روز (البته اگر خوش شانس باشند که آن را داشته باشند) اسکناس‌های فدرال رزرو را خرج می‌کنند، اما به ندرت به سیستم پیچیده و عمدتاً نامرئی آن که باعث می‌شود پول از هوا ساخته شود، فکر می‌کنند. این سیستم، «نظام فدرال رزرو ایالات متحده» است. فدرال رزرو، بانک مرکزی آمریکا، تنها مؤسسه‌ای روی کره زمین است که می‌تواند به میل خود دلار آمریکا خلق کند.

از آنجایی که توماس هونگ مقام ارشدی در بانک مرکزی آمریکا داشت، باید همیشه به فکر پول می‌بود. او به پول به همان شکلی فکر می‌کرد که یک سرایدار ساختمان، به سیستم لوله‌کشی و گرمایش خیلی تحت فشار فکر می‌کند. هونگ باید به پول به چشم سیستمی نگاه می‌کرد که باید آن را مدیریت کند، و درست هم مدیریت کرد. وقتی شما مسئول سیستمی هستید که پول خلق می‌کند، باید کارتان را با دقت، دوراندیشی و صداقت انجام دهید، وگرنه ممکن است اتفاقات وحشتناکی بیفتد. مثلاً [در همین مثال سرایدار ساختمان] ممکن است ساختمان دچار آتش‌سوزی یا آب‌گرفتگی شود.

به همین دلیل بود که هونگ وقتی آن صبح نوامبر در واشنگتن دی.سی از خواب بیدار شد، احساس فشار زیادی می‌کرد. او در یک هتل بسیار شیک به نام فیرمونت اقامت داشت، همان هتلی که همیشه در سفر از خانه‌اش

^۱. توماس ام. هونگ (متولد ۶ سپتامبر ۱۹۴۶) یک اقتصاددان و مقام دولتی آمریکایی است. او از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۱ به عنوان هشتمین رئیس بانک فدرال رزرو کانزاس سیتی خدمت کرد و از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۸ به عنوان معاون رئیس شرکت فدرال بیمه سپرده گذاری (FDIC) فعالیت می‌کرد. هونگ در حال حاضر به عنوان پژوهشگر ارشد برجسته در مرکز مرکاتوس (Mercatus) فعالیت می‌کند-مترجم.

^۲. نام هونگ در تلفظ انگلیسی به شکل HAW-nig تلفظ می‌شود – نویسنده.

در شهر کانزاس سیتی به پایتخت در آنجا اقامت می‌کرد. هونگ برای شرکت در جلسه منظم کمیته بازار آزاد فدرال^۱ (FOMC) در شهر بود. اعضای این کمیته زمانی که در واشنگتن جلسه داشتند، با رای خود مسیر اقدامات فدرال رزرو را تعیین می‌کردند. این کمیته ۱۲ عضو داشت و ریاست آن را رئیس فدرال رزرو برعهده داشت.

یک سالی بود که هونگ دائماً رأی مخالف می‌داد. اگر به رأی‌های او طی سال ۲۰۱۰ نگاه می‌کردید، همه‌ی آن‌ها «نه» بود: نه، نه، نه، نه و نه. مخالفت‌های او عادی شده بود، اما با در نظر گرفتن شخصیت تام هونگ، تکان‌دهنده هم به نظر می‌رسید. اصلاً او ذاتاً شبیه به یک مخالف نبود. او فردی قانون‌مدار بود. او در یک شهر کوچک به دنیا آمده و بزرگ شده بود، و پیش از ده سالگی در مغازه لوله‌کشی خانوادگی‌شان شروع به کار کرد. او در جنگ ویتنام توپچی بود و وقتی به خانه برگشت گله و شکایتی علیه جنگ نکرد. در عوض، در رشته اقتصاد و بانکداری در دانشگاه ایالتی آیووا تحصیل کرد و مدرک دکترای گرفت. پس از فارغ‌التحصیلی، به عنوان اولین تجربه کاری، به عنوان اقتصاددان در بخش نظارت بانک فدرال رزرو، شعبه کانزاس سیتی، مشغول به کار شد. در فدرال رزرو، او از یک فرد پیرو قوانین به کسی که مجری قوانین است، تبدیل شد. هونگ در سلسله مراتب فدرال رزرو ترقی کرد و در سال ۱۹۹۱ رئیس فدرال رزرو کانزاس سیتی شد و تا سال ۲۰۱۰ در همین سمت باقی ماند. مسئولیت‌های او به عنوان یکی از دوازده رئیس بانک منطقه‌ای فدرال رزرو، ساختار سیستم پولی آمریکا را روشن می‌کند. سیستم فدرال رزرو شبیه هیچ سیستم دیگری در دنیا نیست؛ این سیستم یک ترکیب عجیب و غریبی از موجودات مختلف است، بخشی از آن خصوصی و بخشی دولتی است. مردم جویری درباره‌ی فدرال رزرو صحبت می‌کنند که انگار یک بانک است، اما در واقع این بانک شبکه‌ای از بانک‌های منطقه‌ای است که همگی توسط یک دفتر مرکزی در واشنگتن دی‌سی کنترل می‌شوند. هونگ، برخلاف تصور عموم، آن شور و حرارتی که یک رئیس فدرال رزرو منطقه‌ای انتظار می‌رود، نداشت. او آرام و مؤدب صحبت می‌کرد، کت و شلواوری راه‌راه به همراه دکمه‌سراستین می‌پوشید و روزهایش را صرف صحبت در مورد مسائلی مانند الزامات سرمایه و نرخ بهره می‌کرد. هونگ، به معنای واقعی کلمه، یک نهادگرا و محافظه‌کار بود.

با این حال، او در اواخر سال ۲۰۱۰ [نسبت به رویه‌ها و سیاست‌های جاری] به یک منتقد تبدیل شده بود.

هنگامی که هونگ در اتاق هتلش از خواب بیدار شد، هوا هنوز گرم و میش بود ولی هنوز پیش از آنکه روز بزرگ فرا برسد، کمی وقت برای تنها بودن داشت. لحظه‌ای به افکارش سر و سامان داد. ریشش را اصلاح کرد؛ کت و شلوارش را پوشید؛ کراواتش را بست و مدارک را جمع کرد. اگر هم درباره‌ی کاری که قرار بود آن روز انجام دهد تردیدی داشت، به روی خودش نمی‌آورد. ماه‌ها، سال‌ها و حتی دهه‌ها برای این کار آماده شده بود.

¹ . Federal Open Market Committee (FOMC)

رای او بازتاب تمام آموخته‌هایش در طول دوران کاری‌اش در فدرال رزرو بود. او سعی می‌کرد دانش و تجربه‌اش را به کار بگیرد تا به فدرال رزرو در گذر از این دوران بی‌سابقه کمک کند.

سیستم مالی آمریکا در اواخر سال ۲۰۰۸ و پس از فروپاشی بانک سرمایه‌گذاری لمان برادرز^۱، دچار فروپاشی شد. این واقعه برای افرادی مثل تام هونگ، نقطه عطفی به شمار می‌رفت. اقتصاددانان و بانکداران مرکزی، وحشت و هراس ناشی از این اتفاق را به عنوان بحران مالی جهانی^۲ (GFC) توصیف کردند و در نهایت، به آن لقب کتاب مقدس‌گونه‌ی «بحران مالی جهانی» دادند. دنیای بانکداری مرکزی به دو دوره تقسیم شد: پیش از بحران مالی جهانی و پس از بحران مالی جهانی. خود این بحران، آخرالزمانی به نظر می‌رسید. کل سیستم مالی دچار فروپاشی کامل شده بود و این خطر وجود داشت که منجر به یک رکود بزرگ دیگر شود. چنین وضعیتی می‌توانست به معنای سال‌ها بیکاری بی‌سابقه، فلاکت اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی و ورشکستگی شرکت‌های بی‌شماری باشد. این بحران، فدرال رزرو را مجبور به انجام کارهایی کرد، که پیش از آن هرگز انجام نداده بود. اهرم قدرت فدرال رزرو عبارت است از توانایی خلق دلارهای جدید و تزریق آن‌ها به سیستم بانکی است. این نهاد پس از سقوط لمان برادرز، از این اهرم قدرت به شیوه‌ی بی‌سابقه‌ای استفاده کرد. بسیاری از نمودارهای مالی که اقدامات فدرال رزرو را در این دوره ثبت می‌کنند، شبیه هم هستند: یک خط صاف که برای سال‌ها در یک محدوده ثابت بالا و پایین می‌رود و سپس مانند یک صاعقه‌ی معکوس به سمت بالا جهش می‌کند. این جهش‌های رو به بالا، بیانگر همان مقدار بی‌سابقه‌ای از پول است که فدرال رزرو برای مقابله با بحران خلق کرد. بین سال‌های ۱۹۱۳ و ۲۰۰۸، فدرال رزرو به تدریج حجم پول در گردش را از حدود ۵ میلیارد دلار به ۸۴۷ میلیارد دلار افزایش داد. این افزایش در پایه‌ی پولی به آرامی و در یک شیب ملایم صعودی اتفاق افتاد. اما، بین اواخر سال ۲۰۰۸ و اوایل سال ۲۰۱۰، فدرال رزرو ۱/۲ تریلیون دلار پول چاپ کرد. به عبارت دیگر، در مدت کمی بیش از یک سال، معادل صد سال پول چاپ شد که این رقم، پایه‌ی پولی را بیش از دو برابر افزایش داد. این پول جدید، یک ویژگی بسیار مهم داشت: فدرال رزرو تنها با یک حرکت می‌تواند دلارهای جدید ایجاد کند و آن‌ها را در خزانه‌ی بانک‌های بزرگ ذخیره می‌کند. تنها حدود ۲۴ بانک و مؤسسه مالی خاص، امتیاز دریافت این دلارهای دست‌نخورده را دارند و بدین ترتیب، این بانک‌ها به بستر اصلی برای عرضه‌ی پول تبدیل می‌شوند. مقدار پول اضافی موجود در سیستم بانکی از ۲۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ به ۱/۲ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۰ افزایش یافت که معادل ۵۲۰۰۰ درصد رشد است.

در جریان انجام این اقدامات، فدرال رزرو با خلق بی‌سابقه‌ی پول جدید، بنیان تازه‌ای برای سیستم مالی آمریکا بنا نهاد. هونگ که عضو کمیته‌ی فدرال بازار آزاد (FOMC)، نهاد تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی در این خصوص بود،

^۱ . Lehman Brothers

^۲ . Global Financial Crisis (GFC)

از نزدیک شاهد شکل‌گیری این نظام مالی جدید بود. در ابتدا، طی بحران‌های سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹، او به همراه سایر اعضا به اجرای اقدامات فوق‌العاده رأی مثبت داد.

اما آنچه که هونگ خود را در صبح ۳ نوامبر ۲۰۱۰ برای آن آماده می‌کرد، رویکرد و اقدامات بعدی فدرال رزرو برای روزهای پس از بحران بود. یک دوره‌ی بهبود کند به تازگی آغاز شده بود و این یکی از مهم‌ترین لحظات تاریخ اقتصادی آمریکا به شمار می‌رفت. لحظه‌ای که یک دوره‌ی خاص از شرایط اقتصادی به پایان می‌رسید و جای خود را به دوره‌ی دیگری می‌داد. فدرال رزرو می‌بایست تصمیم می‌گرفت که چهره‌ی این دنیای جدید چگونه خواهد بود و هونگ، از مسیری که فدرال رزرو انتخاب کرده بود، بیش از پیش نگران بود.

همانطور که بارها گزارش شده است، کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) هر شش هفته یکبار برای «تعیین نرخ بهره» تشکیل جلسه می‌دهد. به عبارت دیگر معنای این کار این است که فدرال رزرو قیمت وام‌های بسیار کوتاه‌مدت را تعیین می‌کند، این قیمت در نهایت به کل سیستم اقتصادی سرایت کرده و بر هر شرکت، کارگر و خانوار تأثیر می‌گذارد. سیستم پایه به این شکل کار می‌کند: هنگامی که فدرال رزرو نرخ بهره را افزایش می‌دهد، اقتصاد را کند می‌کند. هنگامی که فدرال رزرو نرخ بهره را کاهش می‌دهد، اقتصاد را سرعت می‌بخشد. بنابراین، کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) مانند گروهی از مهندسان در اتاق کنترل یک نیروگاه هسته‌ای عمل می‌کند. آنها با کاهش نرخ بهره، هنگامی که به انرژی بیشتری نیاز است، راکتور را داغ می‌کنند و با افزایش نرخ بهره، زمانی که شرایط بیش از حد داغ می‌شود، راکتور را خنک می‌کنند.

در طول بحران مالی جهانی، یکی از مهم‌ترین کارهایی که فدرال رزرو انجام داد، کاهش نرخ بهره به صفر بود، که برای اولین بار در تاریخ به وقوع پیوست-البته نرخ بهره در اوایل دهه ۱۹۶۰ برای مدت کوتاهی به صفر نزدیک شده بود. اقتصاددان‌ها نرخ بهره‌ی صفر را «محدودیت صفر»^۱ می‌نامیدند؛ محدودیتی که یک زمانی از منظر اقتصاددانان غیرقابل عبور به نظر می‌رسید. [به عبارت دیگر] اعتقاد بر این بود که نرخ بهره نمی‌تواند کمتر از صفر باشد. نرخ بهره در واقع همان قیمت پول است. وقتی نرخ بهره بالاست، پول گران است؛ چون برای قرض گرفتن آن باید بیشتر بپردازید. وقتی نرخ بهره پایین است، پول ارزان است. وقتی نرخ بهره صفر است، پول عملاً برای بانک‌هایی که می‌توانند آن را مستقیماً از فدرال رزرو دریافت کنند، رایگان است. اقتصاددانان بر این باور بودند که هزینه پول نمی‌تواند کمتر از صفر باشد، بنابراین محدودیت صفر نشان‌دهنده‌ی مرز قدرت فدرال رزرو برای کنترل نرخ بهره است. فدرال رزرو اندکی پس از فروپاشی لیمان برادرز به محدودیت صفر برخورد کرد، اما نکته‌ی مهم‌تر اتفاقی بود که بعد از آن رخ داد. فدرال رزرو بعد از رسیدن به نرخ بهره‌ی صفر، دیگر تلاشی برای افزایش مجدد آن نکرد. فدرال رزرو به صراحت به همه اعلام کرد که قصد افزایش

¹. zero bound

نرخ بهره را ندارد. این کار به بانک‌ها اطمینان داد که در محیطی با پول رایگان به اعطای تسهیلات ادامه دهند - بانک‌ها می‌دانستند که دوره‌ی نرخ بهره‌ی صفر برای مدتی طولانی ادامه خواهد داشت.

اما تا سال ۲۰۱۰، کمیته‌ی فدرال بازار آزاد (FOMC) با یک دوراهی وحشتناک مواجه شد. نگرانی‌های نرخ‌های بهره روی صفر به نظر کافی نمی‌آمد. اقتصاد احیا شده بود، اما همچنان وضعیت وخیمی داشت. نرخ بیکاری هنوز ۹/۶٪ بود؛ این مقدار نزدیک به سطوحی است که حاکی از یک رکود عمیق در اقتصاد است. مسئولان کمیته‌ی فدرال بازار آزاد می‌دانستند که تأثیرات بیکاری بالا و مداوم وحشتناک خواهد بود. چرا که زمانی که افراد برای مدت طولانی بیکار باشند، هم مهارت‌های خود را از دست می‌دهند و هم امیدشان را. آن‌ها از قافله عقب می‌مانند و این باعث تشدید صدمات اقتصادی ناشی از اخراج اولیه می‌شود. حتی فرزندان افرادی که شغل خود را از دست می‌دهند، با کاهش بلندمدت در پتانسیل درآمدی خود مواجه می‌شوند. فدرال رزرو، شدیداً نیاز داشت تا این روند را متوقف کند. همچنین این ریسک وجود داشت که بهبود اقتصادی به طور کلی متوقف شود.

به همین دلیل بود که کمیته‌ی فدرال بازار آزاد در سال ۲۰۱۰ به بررسی روش‌هایی برای عبور از نرخ بهره‌ی صفر (زیر صفر بردن) پرداخت. رهبری فدرال رزرو قرار بود در نوامبر برای یک آزمایش رادیکال رأی‌گیری کند؛ آزمایشی که عملاً نرخ بهره را برای اولین بار منفی می‌کرد؛ پول بیشتری را وارد سیستم بانکی می‌کرد و فدرال رزرو را به کانون تلاش‌های آمریکا برای تقویت رشد اقتصادی سوق می‌داد. هیچ‌کس نمی‌دانست دنیا پس از آن چه شکلی خواهد شد. این طرح آزمایشی، همانند سایر برنامه‌های فدرال رزرو مدرن، عمداً نامی مبهم داشت، و به همین دلیل درک و اهمیت آن برای مردم دشوار بود. این طرح «تسهیل کمی»^۱ نامیده می‌شد. اگر این برنامه اجرا می‌شد، نظام مالی آمریکا را بازتعریف می‌کرد؛ نقش فدرال رزرو در امور اقتصادی را بازتعریف می‌کرد؛ و باعث می‌شد تمام چیزهایی که هونگ علیه آن‌ها رأی داده بود، کم‌اهمیت به نظر برسد. بحث‌های تسهیل کمی در درون کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC)، بسیار پرتنش بودند، اما مردم تقریباً چیزی از آن نمی‌دانستند؛ زیرا رهبران فدرال رزرو تصمیم گرفته بودند که بحث‌های سیاسی در مورد عرضه پول آمریکا همچنان پنهانی و بین خودشان باقی بماند.

یک زمانی، بحث در مورد مسائل مالی، موضوعی داغ و جنجالی در سیاست به شمار می‌رفت. شور و حرارت چنین بحث‌هایی شبیه به موضوعات داغ سال ۲۰۱۰، در مورد مالیات یا کنترل سلاح، بود. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۸۹۶، ویلیام جینینگز بریایان^۲، نامزد دموکرات‌ها، سیاست پولی را به یکی از موضوعات اصلی خود تبدیل کرد. او یک پوپولیست^۳ [عوام‌گرا] بود و از این موضوع برای تهییج و جلب نظر مردم استفاده می‌کرد.

1. quantitative easing

2. William Jennings Bryan

3. populist

این امر منجر به قدرتمندترین و مشهورترین جمله‌ی سیاسی درباره‌ی پول آمریکا شد، زمانی که برایان در سخنرانی انتخاباتی خود فریاد می‌زد: «شما نباید بشریت را بر صلیب طلا مصلوب کنید!». برایان در آن سخنرانی به طور خاص در مورد استاندارد طلا صحبت می‌کرد، اما در خصوص نرخ بهره‌ی کوتاه‌مدت و پایه‌ی پولی نیز مسائلی را مطرح کرد - این مسائل دقیقاً همان مسائلی هستند که به طور مرتب و به صورت محرمانه توسط کمیته‌ی ۱۲ نفره FOMC مورد بحث قرار می‌گرفت. علت داغ بودن بحث‌های مربوط به سیاست پولی در زمان برایان این بود که، غدرال رزرو هنوز تاسیس نشده بود. مدیریت عرضه پول همچنان در حوزه عمومی اقدامات دموکراتیک قرار داشت. همه این‌ها زمانی که فدرال رزرو در سال ۱۹۱۳ تأسیس شد، خاتمه یافت. قدرت کنترل عرضه پول در آن زمان منحصراً به فدرال رزرو و سپس به کمیته‌ی فدرال بازار آزاد (FOMC) تفویض شد که پشت درهای بسته مباحثات خود را انجام می‌دادند. [به عبارت دیگر] دیواری بزرگ دور تصمیم‌گیری در مورد پول کشیده شد.

آن اندازه که دغدغه‌های ویلیام جینگز برایان برای مردم آمریکا اهمیت داشت، نگرانی‌های هونگ، در خصوص تسهیل کمی، برای مردم آمریکا اهمیت نداشت. مباحثات کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) فنی و پیچیده بودند، اما در اصل، برنده و بازنده سیستم اقتصادی را تعیین می‌کردند. هونگ علیه «تسهیل کمی» مبارزه می‌کرد؛ زیرا می‌دانست که این سیاست، حجم عظیم و بی‌سابقه‌ای از پول را خلق می‌کند که در وهله اول به دست بانک‌های بزرگ وال استریت می‌رسد. او معتقد بود که این پول، شکاف بین بسیار ثروتمندان و سایر مردم را بیشتر می‌کند. [او می‌دانست که] این سیاست به نفع گروه بسیار کوچکی از ثروتمندان تمام می‌شد و گروه بسیار بزرگی از مردم که [صرفاً] با حقوق خود زندگی می‌کردند، و سعی در پس‌انداز داشتند، را مجازات می‌کرد. نکته مهم دیگر این بود که این سیل عظیم پول، تمامی نهادهای وال استریت را به اتخاذ رفتارهای پرخطرتر در دنیایی با بدهی ارزان و اعطای وام‌های سنگین تشویق می‌کرد و این موضوع، به طور بالقوه، توانایی ایجاد یک حباب مالی ویرانگر را داشت؛ حباب مالی ویرانگری که در وهله اول منجر به ایجاد یک بحران مالی جهانی می‌شود. این‌ها همان استدلال‌هایی بودند که هونگ ماه‌ها در جلسات مخفی FOMC مطرح می‌کرد؛ استدلال‌هایی که با [گذشت زمان و] بیشتر شدن مخالفت‌هایش، تندتر و صریح‌تر می‌شدند.

همانطور که مشخص شد، حق با هونگ بود؛ نگرانی‌ها و پیش‌بینی‌های او تقریباً درست از آب درآمدند. شاید هیچ سیاست دولتی دیگری به اندازه‌ی اقدامی که فدرال رزرو در آن روز نوامبر شروع به اجرای آن کرد، بر زندگی اقتصادی مردم آمریکا تأثیر نگذاشته باشد؛ شاید هیچ سیاستی به اندازه این اقدام باعث افزایش شکاف بین ثروتمندان و فقرا نشده باشد. بنابراین کلید درک دهه اقتصادی عجیب و غریب بعدی (دوره‌ای که قیمت دارایی‌ها سر به فلک کشید، بازار سهام رونق گرفت و طبقه متوسط آمریکا بیشتر عقب افتاد)، این است که بفهمیم، فدرال رزرو در آن روز ماه نوامبر ۲۰۱۰ چه کاری انجام داد.

در ابتدا، هونگ سعی داشت با رای «منفی»، همکارانش را متقاعد سازد که مسیر متفاوتی را در پیش بگیرند. اما این تلاش توسط رئیس فدرال رزرو، بن برنانکی^۱، که طراح سیاست «تسهیل کمی» بود، تضعیف شد. برنانکی یک فرد دانشگاهی بود که در سال ۲۰۰۲ به فدرال رزرو پیوست و در سال ۲۰۰۶ به ریاست آن منصوب شد. او رهبری مقابله با بحران مالی جهانی را برعهده داشت و شهرت او نیز به همین دلیل است. بن برنانکی در سال ۲۰۰۹ به عنوان «مرد سال» مجله تایم انتخاب شد و در برنامه «۶۰ دقیقه» حضور پیدا کرد. برنانکی با نجات سیستم مالی، قدرت بانک [فدرال رزرو] را بیش از پیش افزایش داد. ر سال ۲۰۱۰ او مصمم بود که اوضاع را حتی بیشتر پیش ببرد. برنانکی نگرانی‌های هونگ را اشتباه می‌دانست و با لابی شخصی روی دیگر اعضای کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC)، به طرز ماهرانه‌ای آن‌ها را خلع سلاح کرد.

سرانجام کاملاً آشکار شد که آراء مخالف هونگ بعید است که بتواند نظر هیچ یک از همکارانش را، در کمیته بازار آزاد فدرال، تغییر دهد. [اما] مخالفت‌های او اکنون تأثیر متفاوتی گذاشته است. او داشت برای مردم پیامی ارسال می‌کرد. او می‌خواست مردم بفهمند که فدرال رزرو در آستانه انجام کاری بنیادین است ولی با این حال کسی علیه آن مبارزه کرده است. او می‌خواست این پیام را برساند که سیاست‌های پولی صرفاً یک موضوع فنی با حضور افراد باهوشی نیست که معادلات را حل می‌کنند. این یک اقدام دولتی بود که یک اقدام دولتی بود که یک رژیم سیاست عمومی را تحمیل می‌کرد و بر همه تأثیر می‌گذاشت.

پس از آنکه هونگ لباس پوشید و برای جلسه آماده شد، به سمت لابی هتل راه افتاد. در آنجا قبل از اینکه اعضای کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) رای خود را بدهند، او با همکاران خود روبرو می‌شد.

در سال ۲۰۱۰، هنگامی که رؤسای بانک‌های منطقه‌ای فدرال رزرو به شهر آمدند، بانک آن‌ها را در هتل فیرمونت^۲ اسکان داد. آن‌ها هر روز صبح در لابی هتل جمع می‌شدند و منتظر بودند تا یکی از قدرتمندترین سرویس‌های حمل‌ونقل آمریکا آن‌ها را سوار کند. فدرال رزرو برای انتقال گروهی آن‌ها به ساختمان مرکزی‌اش، که حدود ۱۵ دقیقه با ترافیک سنگین صبحگاهی واشنگتن دی‌سی فاصله داشت، خودرو می‌فرستاد. گاهی اوقات رؤسای بانک‌های منطقه‌ای با هم سوار یک ون می‌شدند، گاهی هم یک یا دو نفرشان سوار یک خودروی لوکس می‌شدند.

در میان روسای فدرال رزرو، حس عمیقی از رفاقت وجود داشت و هونگ به خوبی در این جمع جای گرفته بود. ظاهر او را می‌توان به عنوان «بانکدار استاندارد» توصیف کرد؛ او چانه‌ای مربعی، دارای چال و چشمان آبی

^۱ . Ben Bernanke

^۲ . Hotel Fairmont

داشت؛ به طرز معمولی و تقریباً کلیشه‌ای خوش تیپ بود. چهره‌اش شبیه کسی بود که انتظار داشتید پشت میز روبروی تان ببینید که قصد داشته باشد یک وام مسکن منطقی سی ساله به شما ارائه دهد. قذبلند بود و لباس‌های محافظه کارانه می‌پوشید. ریتم صحبت او و دایره واژگانش با رنگ و مدل ملایم لباس‌هایش مطابقت داشت. او جملات را به صورت منظم و سنجیده بیان می‌کرد و هرگز اجازه نمی‌داد کلماتش از پیامی که در نظر داشت جلو بزنند. وقتی عصبانی می‌شد، بارها عبارت «نگاه کن» را تکرار می‌کرد و شدت عصبانیتش در همین حد بود.

برای سال‌های متمادی، هونگ با همه اعضای کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) روابط خوبی داشت. وقتی به لابی [و سالن انتظار] می‌رفت، به راحتی می‌توانست با سایر روسای بانک‌های منطقه‌ای گفتگو کند. بین آن‌ها پیوندی برقرار بود که کمتر کسی از بیرون می‌توانست آن را درک کند. آن‌ها بخش بزرگی از ماشین اقتصادی آمریکا را اداره می‌کردند و در انجام این کار بار سنگینی به دوش می‌کشیدند. همچنین، همه آن‌ها افراد بسیار باهوشی بودند. به عنوان مثال، جانت یلن^۱، رئیس فدرال رزرو سانفرانسیسکو را در نظر بگیرید. او بدون شک یکی از برجسته‌ترین اقتصاددانان کشور بود؛ چرا که در اواخر دهه ۱۹۷۰ به عنوان اقتصاددان فدرال رزرو خدمت کرده بود و سپس در دانشگاه‌های هاروارد، مدرسه اقتصاد لندن و دانشگاه برکلی کالیفرنیا تدریس کرده بود. او در اواخر دهه ۱۹۹۰ ریاست شورای مشاوران اقتصادی کاخ سفید را برعهده داشت و به زبان پیچیده اقتصاد کلان تسلط کامل داشت. اما با این حال او هرگز لهجه بروکلینی خود را از دست نداده بود. در صحبت‌هایش درباره اینکه «فدرال رزرو ممکن است در آینده چه اقداماتی انجام دهد؟»، می‌توانست هم صریح و هم جذاب صحبت کند.

در آن میان ریچارد فیشر^۲، رئیس فدرال رزرو دالاس، حضور داشت که از هر نظر شبیه یک بانکدار سرمایه‌گذاری بود – البته او قبلاً چنین سمتی را برعهده گرفته بود. فیشر موهای سفید خود را به عقب شانه می‌کرد؛ کت و شلوارهای شیک می‌پوشید، و در جلسات کمیته بازار آزاد فدرال با ادبیاتی اغراق‌آمیز و پرطمطراق صحبت می‌کرد؛ تک‌گویی‌های طولانی او مملو از استعاره‌های شاعرانه و شوخی بود. تنها چند ماه پیش، فیشر سخنان خود را با این جمله آغاز کرده بود: «آقای رئیس، برای زمینه‌سازی برای صحبت‌هایم داستانی تعریف می‌کنم. سه دانشجوی کشاورزی تگزاس برای کارآگاه شدن درخواست می‌دهند...» این یک مقدمه‌ی معمول فیشری

^۱ . Janet Yellen

^۲ . Richard Fisher

بود. علاوه بر این چارلز پلاسر^۱، رئیس فدرال رزرو فیلادلفیا، یک دانشگاهی گوشه‌گیر و چارلز ایوانز^۲، رئیس جوان فدرال رزرو شیکاگو و فردی که خود را «دیوانه تورم»^۳ توصیف می‌کرد، نیز در آنجا حضور داشتند.

آن‌ها هم‌قطاران هونگ بودند. همه به یک زبان صحبت می‌کردند و باری مشترک را به دوش می‌کشیدند. از زمان پیوستن به فدرال رزرو در سال ۱۹۷۳، هونگ همیشه با چنین افرادی کار کرده بود. اما هر رای «نه» ای که به صندوق می‌انداخت، جایگاه او را درون کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) بیش از پیش متزلزل می‌کرد. مخالفت‌های هونگ و اصرارش بر آن‌ها او را بیشتر به حاشیه ساختار قدرتی فدرال رزرو سوق می‌داد.

مخالفت‌های هونگ به دو دلیل تنش زیادی را ایجاد کرده بود. دلیل اول به نحوه اداره فدرال رزرو مربوط می‌شد. در کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC)، اجماع و اتحاد آراء اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده بود. مردم باید به این باور می‌رسیدند که رهبران فدرال رزرو کارشان را بلد هستند و تصمیماتشان را بر اساس علم و منطق می‌گیرند نه سیاسی‌بازی. مغزهای متفکری که FOMC را اداره می‌کردند، در نگاه مردم به عنوان کارمندان دولت با تحصیلات دکترا به تصویر کشیده می‌شدند که اساساً به جای اتخاذ تصمیمات سیاسی، معادلات پیچیده را حل می‌کردند. اما هنگامی که عضوی از FOMC مخالفت می‌کرد، این تصویر متوهمانه از روسای فدرال رزرو را از بین می‌برد. این مخالفت‌ها نشان می‌داد که ممکن است دیدگاه‌های متفاوتی در مورد مسیر حرکت فدرال رزرو وجود داشته باشد، و حتی بحث‌های داغی در این باره شکل گرفته باشد. آراء هم‌صدا به FOMC کمک می‌کرد تا قدرت خود را حفظ کند. [اما با مخالفت‌های هونگ] آن‌ها عملاً این قدرت را انکار می‌کردند و خود را به عنوان گروهی از مهندسان باهوش معرفی می‌کردند که تنها طبق دستورالعمل، نیروگاه را اداره می‌کنند.

دلیل دومی که مخالفت‌های هونگ موجب ایجاد تنش زیادی می‌شد، ارتباط نزدیکی با دلیل اول داشت. اجماع در کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) اهمیت بیشتری پیدا کرده بود؛ زیرا تصمیماتی که کمیته می‌گرفت عواقب بیشتری داشت. نهادهای دموکراتیک آمریکا به طور فزاینده‌ای فلج شده بودند و این باعث می‌شد کارهای بیشتری به عهده نهادهای غیر دموکراتیک مانند دیوان عالی کشور و فدرال رزرو گذاشته شود. این واقعیت درست در همان صبحی که هونگ به پایین لابی هتل رفت، به معنای واقعی کلمه از تلویزیون‌ها فریاد زده می‌شد و روی صفحات اول روزنامه‌ها به چشم می‌خورد. هتل فیرمونت به مهمانان خود نسخه‌های رایگان روزنامه نیویورک تایمز می‌داد و در آن صبح ۳ نوامبر، تیتراژ درشت صفحه اول نیویورک تایمز، خبر فوری و مهمی را اعلام می‌کرد. تیتراژ این بود: «حزب جمهوری خواه مجلس نمایندگان را تصاحب می‌کند». در زیر آن، با

1. Charles Plosser

2. Charles Evans

3. inflation nutter

حروف کوچک‌تر، نوشته شده بود: «شکست اوباما و برنامه دموکرات‌ها؛ کوومو برنده می‌شود؛ نمایش قدرت جنبش تی پارتی^۱».

روز قبل، در سراسر آمریکا انتخابات میان دوره‌ای برگزار شده بود. این اولین انتخابات میان دوره‌ای در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما بود و رأی‌گیری بسیار مهمی محسوب می‌شد؛ چرا که تعیین می‌کرد چه کسی کنترل کنگره را در دست خواهد گرفت. دو سال قبل، رأی‌دهندگان دکمه «تغییر» را محکم فشار داده بودند و با این کار، کنترل کاخ سفید و هر دو مجلس کنگره را به حزب دموکرات سپردند. حالا، رأی‌دهندگان دوباره دکمه تغییر را فشار دادند و با در دست گرفتن کنترل مجلس نمایندگان و کاهش قابل توجه اکثریت دموکرات‌ها در سنا، قدرت آن‌ها را تضعیف کردند. این یک توبیخ برای دولت اوباما بود، اما این مورد تنها یکی از سلسله تنبیه‌هایی بود که علیه دولت منتخب دموکراتیک در واشنگتن صورت گرفت. تا سال ۲۰۱۰، مردم در هر انتخابات، سیاستمداران را عوض می‌کردند. [چون از عملکرد آنها ناراضی بودند] آنها را بیرون می‌انداختند و افراد جدیدی را جایگزین می‌کردند، اما [این افراد جدید هم عملکرد خوبی نداشتند و مردم] دوباره آنها را عوض می‌کردند. به نظر می‌رسید که انگیزه اصلی رای‌دهندگان آمریکایی عصبانیت و نارضایتی است و این عصبانیت و نارضایتی در قامت جنبش محافظه‌کار تی پارتی، شکل جدیدی به خود گرفته بود. مهمترین شعار جنبش تی پارتی «نه گفتن» بود. اعضای تی پارتی مصمم بودند تا کار دولت را به طور کامل متوقف کنند. به گفته نیویورک تایمز، یکی از اعضای تی پارتی گفته بود که به هر قیمتی که شده باید خط مشی «نه گفتن» خود را حفظ کنیم.

باعث شرمساری و تاسف است که نهادهای دموکراتیک آمریکا، مانند کنگره، درست در همان لحظه‌ای که بیش از هر زمان دیگری به آن‌ها نیاز بود، از کار افتادند. بحران ۲۰۰۸ ناگهانی نبود. این فروپاشی حاصل سال‌ها اضمحلال درونی نظام اقتصادی [آمریکا] بود؛ یک نظام اقتصادی که دیگر برای اکثر آمریکایی‌ها کارایی نداشت. مشکلات متنوع و پیچیده بودند و همگی دست به دست هم دادند تا شرایط بحران را ایجاد کنند. کارگران بدهکار، بانک‌های قدرتمند که وام‌های پرخطر می‌دادند و قیمت‌های سرسام‌آور بازار، همه در رخ دادن این بحران نقش داشتند. بخشی از دلیل افزایش استقراض مردم، کاهش قدرت چانه‌زنی کارگران به دلیل تضعیف اتحادیه‌های کارگری بود؛ زیرا کاهش دستمزد و بدتر شدن شرایط کاری مردم را وادار به استقراض بیشتری می‌کرد. به خاطر پیشرفت‌های تکنولوژی و نیاز به نیروی کار کمتر، توافق‌نامه‌های تجاری باعث شده بودند تا فرصت‌های شغلی به خارج از کشور منتقل شوند. پیر شدن جمعیت، موجب وابستگی بیشتری به برنامه‌های دولتی کم‌بودجه‌ای مانند مدیکر^۲ و مدیکید^۳ و تامین اجتماعی می‌شد و این وابستگی، بدهی زیادی

1. Tea Party

2. Medicare

3. Medicaid

برای دولت ایجاد می‌کرد. سیستم آموزشی‌مان از کشورهای هم سطح عقب افتاده بود. سال‌ها بی‌تحرکی مفرات‌زدایی، منجر به تسلط چند شرکت غول‌پیکر بر سیستم بانکی شده بود که تخصص‌شان ایجاد و فروش ابزارهای بدهی پیچیده و پرخطر بود. این‌ها چالش‌های عظیمی برای کشور بودند و دولت فدرال به هیچ‌یک از آن‌ها به طور اساسی رسیدگی نکرده بود. برای مقابله با این مشکلات، راهکارهای محافظه‌کارانه و راهکارهای لیبرال وجود داشت. اما با روی کار آمدن حزب تی‌پارتی، کنگره به هیچ وجه قصد نداشت با این مشکلات دست و پنجه نرم کند. ماشین قانون‌گذاری فدرال خاموش، و دوران رکود و اختلال آغاز شده بود.

این وضعیت، بار سنگینی بر دوش هر یک از اعضای کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) گذاشته بود. در تاریخ ۳ نوامبر، فدرال رزرو به بازیگر اصلی سیاست‌گذاری اقتصادی آمریکا تبدیل شد. اگرچه رأی‌دهندگان آمریکایی برای توقف اقدامات دولت رأی داده بودند، اما این رأی‌گیری درست زمانی اتفاق افتاده بود که فدرال رزرو در آستانه شروع یک برنامه‌ی مداخله‌گرایانه‌ی بی‌سابقه قرار داشت. به همین دلیل بود که فدرال رزرو توانست به سرعت عمل کند. در سال ۲۰۰۸، قبل از اینکه کنگره حتی بتواند برای بحث در مورد لایحه‌های محرک اقتصادی و نجات بانک‌ها آماده شود، فدرال رزرو حدود ۱ تریلیون دلار را به اقتصاد تزریق کرده بود. دوازده عضو کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) نمی‌توانستند این واقعیت را نادیده بگیرند که آن‌ها در حال تعیین مسیر توسعه اقتصادی آمریکا هستند.

در همین لحظه حساس تاریخی بود که توماس هونگ تصمیم گرفت تا رشته‌ای از مخالفت‌ها را آغاز کند؛ مخالفت‌هایی که در طول تاریخ کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) بی‌سابقه بود. هونگ آنقدر مخالفت می‌کرد که به نظر می‌رسید از این مخالفت‌ها لذت می‌برد. ستون‌نویسی در وال‌استریت ژورنال ستونی با عنوان «مخالف تنها» راه‌اندازی کرده بود که در آن پس از هر رأی «نه» هونگ، با او مصاحبه می‌کرد. هونگ با این کارش نه تنها اجماع‌محور بودن فدرال رزرو را زیر سوال برد، بلکه توجه همگان را نیز به این موضوع جلب کرد. این کار در دنیای بسته اعضای FOMC که اغلب با هم صحبت می‌کردند و در کنفرانس‌ها و مراسم اهدای جوایز به هم برمی‌خوردند، بازتاب گسترده‌ای داشت. هونگ تا پیش از این در این جمع فردی محبوب بود، اما حالا همکارانش با ناراحتی با او صحبت می‌کردند. آن‌ها از او می‌پرسیدند که آیا از کاری که می‌کند مطمئن است یا نه؟ رابطه‌ی هونگ با رئیس برنانکی، هرگز صمیمی نبود، اما حالا تبدیل به خصومت شده بود. سال‌ها بعد، زمانی که برنانکی خاطرات خود را می‌نوشت در آن کتاب به افراد کمی حملات تند و تیزی کرده بود، اما با این حال بیشتر این حملات نثار هونگ شده بود. رئیس برنانکی، هونگ را فردی بی‌وفا، لجباز و حتی کمی نامتعادل به تصویر کشیده بود.

با رسیدن ماشین‌ها، هونگ و دیگر رؤسای بانک از لابی هتل بیرون آمدند و از درهای شیشه‌ای به محوطه نیم‌دایره‌ی جلوی هتل رفتند؛ محوطه نیم‌دایره‌ی جلوی هتل زیر سایه‌بان ستون‌دار بزرگی قرار داشت و خودروها در آنجا منتظر هونگ و دیگر رؤسای بانک بودند. هونگ سوار شد و ماشین از محوطه خارج شد و وارد ترافیک شلوغ صبحگاهی شد. مسیر از هتل تا مقر اصلی فدرال رزرو از محله فوگی باتم در شمال غربی واشنگتن می‌گذشت؛ منطقه‌ای آرام و دنج که به نظر می‌رسید فاصله زیادی با ساختمان کنگره و خیابان‌های شلوغ اطراف کاخ سفید دارد. یکی از مسیرها از میدان واشنگتن عبور می‌کرد، پارکی کوچک با مجسمه سوار بر اسب اولین رئیس جمهور آمریکا در مرکز آن، که مجسمه کمی به عقب تکیه داده و شمشیری در دست دارد و گویی آماده ورود به میدان نبرد است.

در حالیکه مناظر بیرون پنجره به سرعت رد می‌شدند، هونگ چند دقیقه آخر را برای فکر کردن و آماده‌سازی خودش برای جلسه اختصاص داد. هر یک از اعضای کمیته‌ی فدرال بازار آزاد (FOMC) طی این جلسه طولانی باید استدلال‌های خود را ارائه می‌کردند و هونگ سخت روی بیانیه‌اش کار کرده بود. آنچه قرار بود آن روز اتفاق بیفتد، اساساً یک بحث سیاسی بود و هونگ باید با دقت، شواهد خود را جمع‌آوری و سازماندهی می‌کرد.

حتی اصول اولیه سیاست‌های فدرال رزرو، برای افراد خارج از این حیطه گیج‌کننده است. در گستره‌ی دنیای سیاست آمریکا، خطوط نبرد مباحثات سیاسی به نسبت شفاف است. شما محافظه‌کاران را دارید که خواستار محدود کردن دخالت دولت هستند، و لیبرال‌هایی را دارید که خواهان گسترش این دخالت هستند. بحث‌های داغی که هر شب در شبکه‌های کابلی جریان دارد معمولاً از همین دو دیدگاه کلی درباره حکومت نشأت می‌گیرند. اما سیاست‌های درهم‌تنیده فدرال رزرو، با این چارچوب کلی همخوانی ندارد. تنش اصلی درون فدرال رزرو با اصطلاحاتی که از دنیای سیاست خارجی قرض گرفته شده توصیف می‌شود؛ اصطلاحاتی مثل «شاهین»^۱ و «کبوتر»^۲. در سیاست خارجی، شاهین‌ها طرفدار مداخله نظامی تهاجمی و کبوترها مخالف آن بوده و از راهکارهای دیپلماتیک حمایت می‌کنند. جالب اینجاست که این اصطلاحات در مورد فدرال رزرو برعکس به کار می‌رود. در اینجا، کبوترها طرفدار مداخله جدی‌تر فدرال رزرو در اقتصاد و شاهین‌ها خواهان محدود کردن دخالت آن هستند.

بحث میان شاهین‌ها و کبوترها در فدرال رزرو معمولاً با تمرکز بر تورم صورت می‌گیرد؛ وضعیت خطرناکی که در آن قیمت‌ها به سرعت بالا می‌روند و ارزش پول کاهش می‌یابد. اگر فدرال رزرو را تیمی از مهندسان هسته‌ای

^۱ . hawks

^۲ . doves

در نظر بگیریم که بر رشد اقتصادی نظارت می‌کنند، تورم همان فروگذاخت هسته‌ای^۱ است که باید به هر قیمتی از آن اجتناب شود. آخرین باری که آمریکا دچار تورم شد دهه ۱۹۷۰ بود؛ از آن دوران به‌عنوان دوره‌ای آشفته یاد می‌شود که در آن قیمت همه‌چیز، از گوشت و بنزین گرفته تا خانه، به طور غیرقابل کنترلی بالا می‌رفت. بانک‌های مرکزی زمانی باعث تورم می‌شوند که نرخ بهره را برای مدت طولانی در سطح پایین نگه دارند. شاهین‌ها از تورم متنفر بودند و بنابراین می‌خواستند نرخ بهره را بالاتر نگه دارند و دخالت فدرال رزرو را محدود کنند. [اما در مقابل] کبوترها کمتر از تورم می‌ترسیدند و به همین دلیل می‌خواستند پول بیشتری چاپ کنند.

اینکه دقیقاً چه کسی برای اولین بار از اصطلاحات «شاهین» و «کبوتر» برای توصیف جناح‌های مختلف درون فدرال رزرو استفاده کرد، مشخص نیست، اما این اصطلاحات جا افتادند. برای مثال، اغلب جانت یلن را به دلیل حمایت از نرخ بهره پایین و دخالت بیشتر در بازار، «کبوتر» توصیف می‌کردند. در مقابل، تام هونگ و ریچارد فیشر به دلیل تلاش برای افزایش نرخ بهره و محدود کردن دخالت فدرال رزرو در بازارها، «شاهین» به شمار می‌رفتند. گفتن ندارد که در میان مردم کبوترها محبوبیت بیشتری داشتند. به نظر می‌رسید این تصور وجود دارد که کبوترها دلسوز هستند و می‌خواهند به اقتصاد و کارگران کمک کنند، در حالی که شاهین‌ها خشن و سختگیر هستند و می‌خواهند جلوی کمک فدرال رزرو به مردم را بگیرند.

اقدامات هونگ در سال ۲۰۱۰ او را به تندروترین فرد کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) تبدیل کرده بود. حتی می‌توان گفت او به چیزی بدتر از آن تبدیل شده بود. از نظر اقتصادی، او را به نوعی انسان اولیه بی‌رحم تشبیه می‌کردند، چیزی که اقتصاددانان به آن «ملونیست»^۲ می‌گفتند. این اصطلاح به اندرو ملون^۳، وزیر خزانه‌داری آمریکا در زمان شروع رکود بزرگ، اشاره دارد. در دنیای اقتصاد، افراد شرور زیادی وجود ندارند، اما ملون یکی از آنهاست. بدنامی ملون به خاطر یک چیز است: او بی‌رحم و متوهم است. این شهرت ناشی از پیشنهادی است که او در زمان سقوط بازار به رئیس جمهور هربرت هوور^۴ داد. ملون به هوور گفته بود بگذار آتش زبانه بکشد، بگذار مردم ورشکسته شوند. او بر این باور بود که این سقوط نوعی پاک‌سازی اخلاقی است که برای بهبود اقتصاد در آینده ضروری است. گزارش شده است که ملون به هوور گفته است: «با نیروی کار تصفیه کنید، سهام را نقد کنید، با کشاورزان تصفیه کنید، املاک را نقد کنید». دلیل توهم‌آمیز و بی‌رحمانه بودن این توصیه این بود که تئوری اقتصادی ملون اشتباه بود. این نقدینه‌سازی باعث ایجاد یک چرخه نزولی از بیکاری، ضعف

^۱. فروگذاخت یا ذوب‌شدن سوخت هسته‌ای (Nuclear meltdown) فرایندی است که در نتیجه از کار افتادن ناگهانی سیستم خنک‌کننده نیروگاه‌های هسته‌ای و ایجاد حرارت زیاد در راکتور هسته‌ای، به یکباره باعث ذوب‌شدن هسته فلزی راکتور و لوله‌های حاوی سوخت اتمی و باعث به وجود آمدن فاجعه انسانی و خطرات زیست‌محیطی می‌شود به وجود می‌آید-مترجم.

^۲. Mellonist

^۳. Andrew W. Mellon

^۴. Herbert Hoover

در مخارج و رشد آهسته شد که هرچه بیشتر طول می کشید، معکوس کردن آن دشوارتر می شد. با اصرار بر اینکه هوور این همه دارایی را نقد کند، ملون سال ها رشد اقتصادی آینده را نابود کرد.

باورکردنی نبود که کسی، در سال ۲۰۱۰، هنوز از دیدگاه ملون طرفداری کند. اما آنچه به نظر می رسید این بود که هونگ می خواهد دقیقاً همان کار را انجام می دهد. بانک مرکزی آمریکا تلاش می کرد به اقتصاد کمک کند؛ رشد اقتصادی را تقویت کند و سیاست های حمایتی را در پیش بگیرد. ظاهراً هونگ می خواست، با رأی مخالف به این برنامه ها فدرال رزرو را، در محدوده نرخ بیکاری ۹/۶٪، از دخالت در اقتصاد کنار نگه دارد. هونگ، شاهین افراطی و طرفدار ملون، از زمان خود عقب مانده بود. شهرتی که در طول زمان، پیرامون توماس هونگ شکل گرفته بود، همین بود. سال ها پس از مخالفت های پی در پی او، یک خبرنگار مالی لیبرال در نیویورک، زمانی که در مورد هونگ از او سوال شد، بلافاصله پاسخ داد: «بله، اون آدم عجیب و غریبی است.» تقریباً در همان زمان، در یک مهمانی کوکتل در واشنگتن دی.سی، یک اقتصاددان از مؤسسه پژوهشی محافظه کار «آمریکن اینترپرایز»، بلافاصله درباره ی هونگ گفت بود: «او اشتباه می کرد.» در نهایت، دغدغه های هونگ به طور کلی به عنوان نگرانی هایی در مورد تورم شناخته شد، نگرانی هایی که بی مورد از آب درآمدند؛ چرا که هرگز تورمی رخ نداد. با گذشت سال ها، داستان هونگ به حکایتی در مورد فردی از عهد عتیق تبدیل شد که [اولاً] به طرز عجیبی به دنیای اقتصاد مدرن راه یافته بود، [دوماً] به متون قدیمی و منسوخ چنگ زده بود و [سوماً] دیوانه وار در مورد تورم، تورم بیشتر و حتی ابرتورم هشدار می داد.

سوابق تاریخی نشان می دهند که این روایت کاملاً اشتباه است. هونگ به دلیل نگرانی از تورم مخالفت نمی کرد. علاوه بر این او یک ملونیست^۱ نبود. در جریان بحران مالی جهانی، هونگ بارها به اتخاذ اقدامات اضطراری، فراگیر و بی سابقه، رأی داد. او به نقش فدرال رزرو به عنوان نهاد پاسخگوی بحران و نهادی که می توانست در مواقع وحشت، بخش بانکی را غرق در پول کند اعتقاد داشت. او در شرایطی که بانک ها با مشکل مواجه بودند، به سیاست های انبساطی چاپ پول اعتقاد داشت.

هونگ از سال ۲۰۱۰، یعنی هنگامی که مشخص شد فدرال رزرو قصد دارد نرخ بهره آمریکا را در محدوده صفر نگه دارد، شروع به مخالفت کرد. بررسی اظهارات هونگ در جلسات کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) در سال ۲۰۱۰ (که متن آن پنج سال پس از برگزاری جلسه علنی می شود)، به همراه سخنرانی ها و مصاحبه های او در آن زمان، نشان می دهد که او به ندرت در مورد تورم صحبت می کرد. هشدارهای هونگ در مورد مسائل کاملاً متفاوتی بود و همانطور که بعداً مشخص شد، بسیار آینده نگرانه بود. اما درک هشدارهای او برای افرادی که از

^۱. طرفدار نظریات، توصیه ها و سیاست های اقتصادی اندرو ملون – مترجم.

نزدیک سیاست‌های پولی را دنبال نمی‌کردند، بسیار دشوار بود. برای مثال، هونگ به طور مکرر در مورد «اثر تخصیصی»^۱ نگر داشتن نرخ بهره در محدوده صفر صحبت می‌کرد.

اثر تخصیصی چیزی نبود که مردم در آرایشگاه درباره‌اش بحث کنند، اما بر همه تأثیر می‌گذاشت. هونگ در مورد تخصیص پول و چگونگی انتقال آن از یک بخش اقتصاد به بخش دیگر توسط فدرال رزرو صحبت می‌کرد. او تأکید داشت که سیاست‌های فدرال رزرو فراتر از اثرگذاری بر رشد کلی اقتصاد عمل می‌کنند. این سیاست‌ها باعث جابه‌جایی پول بین ثروتمندان و فقرا می‌شوند و قروتمندان را نسبت به فعالیت‌هایی مانند سفته‌بازی در وال استریت، که به نوبه خود می‌تواند منجر به بحران‌های مالی ویرانگر شود، تشویق یا دلسرد می‌کند. این امر مفهوم سنتی «شاهین‌ها در مقابل کبوترها» را، در خصوص فدرال رزرو، زیر سوال برد. بنابراین هونگ معتقد بود که فدرال رزرو می‌تواند باعث فروپاشی‌هایی شود که هیچ ارتباطی با تورم قیمت ندارند.

هونگ حرف‌هایش را صرفاً پشت درهای بسته جلسات کمیته بازار آزاد فدرال (FOMC) نگر داشت. او در ماه مه ۲۰۱۰، در مصاحبه‌ای با وال استریت ژورنال، نظرات و دلایل مخالفت‌های خود را توضیح داد. هونگ گفته بود: «سیاست پولی نباید صرفاً تورم را هدف‌گذاری کند. سیاست پولی قدرتمندتر از آن است [که صرفاً تورم را هدف‌گذاری کند]. همانطور که آموخته‌ایم، سیاست پولی، یک سیاست تخصیصی نیز محسوب می‌شود.»

هنگامی که هونگ از «اثر تخصیصی» صحبت می‌کرد توضیح می‌داد که چگونه نرخ‌های بهره صفر درصد، برنده و بازنده ایجاد می‌کند. وقتی نرخ بهره به صفر می‌رسد و پول ارزان می‌شود، بانک‌ها به سمت اعطای وام‌های پرریسک‌تر سوق پیدا می‌کنند. دلیل این امر این است که بانک‌ها دیگر نمی‌توانند با پس‌انداز کردن پول، کسب سود کنند، کاری که در دنیایی با نرخ بهره بالاتر، مثلاً ۴٪، امکان‌پذیر است. در دنیای ۴ درصدی، یک بانک می‌تواند با نگه‌داشتن پول خود در سرمایه‌گذاری‌های فوق امن مانند اوراق قرضه دولتی، که به ازای اعطای وام سوی بانک، سود ۴٪ نصیب بانک می‌شود، سود خوبی کسب کند. اما در دنیایی با نرخ بهره صفر درصد، اوضاع متفاوت است. در این حالت، بانک تقریباً هیچ سودی از نگهداری پول در اوراق قرضه فوق ایمن به دست نمی‌آورد. این موضوع بانک را مجبور می‌کند که برای کسب درآمد به سمت بازارهای پرریسک تمایل پیدا کند. یک وام پرریسک ممکن است نرخ بهره بالاتری داشته باشد، یا آن طور که بانکداران می‌گویند ممکن است «بازده»^۲ بالاتری داشته باشد. وقتی بانک‌ها به دنبال «بازده» می‌گردند، پول خود را به سمت بخش‌های پرریسک‌تر «منحنی بازده»^۳ منتقل می‌کنند؛ به عبارت دیگر، آن‌ها پول خود را در سرمایه‌گذاری‌های پرریسک‌تر سرمایه‌گذاری می‌کنند.

1. allocative effect

2. yield

3. yield curve

نگه داشتن نرخ بهره نزدیک به صفر، بانکها را به سمت انتهای منحنی بازده سوق می دهد. در این شرایط یک بانک چه چیزی برای از دست دادن دارد؟ بنابراین میتوان گفت که یک قمار پرریسک بهتر از هیچ کاری نکردن است. این اقدام بانکها فقط یک اثر جانبی نگه داشتن نرخها در صفر نیست. همانطور که سالها بعد هونگ توضیح داد: «اتفاقاً کل ماجرا همین است. هدف این بود که مردم را ترغیب به پذیرش ریسک بیشتر کنیم تا دوباره اقتصاد را به حرکت بیاوریم. اما این موضوع شامل تخصیص منابع هم می شود. به عبارت دیگر یعنی این امر تعیین می کند که پول به کجا سرازیر می شود.»